

## تغییر راهبرد نظامی - امنیتی آمریکا از منطقه‌ی خاورمیانه به پاسفیک و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران

محمد یزدان‌پناه<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۷/۱۴

سیدمهدی جانفشان<sup>۲</sup>

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۰۹/۲۱

صفحات مقاله: ۲۸۴ - ۲۵۷

### چکیده:

بر اساس دکترین جدید امنیت ملی آمریکا، نیروهای نظامی این کشور در منطقه‌ی آسیا - پاسفیک متمرکز خواهند شد. تغییر رویکرد قساره‌ای آمریکا از منطقه‌ی خاورمیانه به پاسفیک، متأثر از چندین عامل به هم مرتبط بوده است. اولین عامل به تحول کیفی و تعدیل کمی در وضعیت نظامی جهان به‌ویژه ایالات متحده برمی‌گردد. در واقع، فقط محل جغرافیایی نیروهای آمریکایی تغییر نمی‌کند، بلکه ماهیت و مسئولیت‌های این نیروها نیز طبق دکترین جدید امنیت ملی متحول می‌شوند. دومین عامل مهم به لزوم تشکیل یک اتحاد چندجانبه‌ی نظامی - امنیتی جدید به‌منظور کنترل و مهار مربوط می‌شود. در واقع، به نوعی یک کمربند امنیتی در اطراف چین کشیده خواهد شد تا قدرت اقتصادی و نظامی این کشور را مهار کند. سومین عامل تغییر به شکست راهبردهای مداخله‌جویانه‌ی واشنگتن در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا مربوط می‌شود. از پیامدهای کاهش حضور نظامی آمریکا در منطقه، می‌توان به افزایش نقش و بازیگری متحدین سنتی این کشور در منطقه و اولویت‌یابی راهبرد مهار و تحریم در سیاست خارجی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران اشاره نمود.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

راهبرد، آمریکا، خاورمیانه، منطقه‌ی پاسفیک، جمهوری اسلامی ایران.

۱ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی.

۲ - کارشناس ارشد مطالعات خاورمیانه از دانشگاه علامه طباطبائی.

## مقدمه

هدف این پژوهش، بررسی تغییر راهبرد نظامی آمریکا از منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا به منطقه‌ی پاسفیک می‌باشد. این تغییر، می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین روندهای موجود به‌شمار رود که در آینده‌ی نزدیک، تأثیرات عمده‌ای بر روابط بین‌الملل و محیط امنیتی جهان خواهد گذاشت. با انتشار خبر این تغییر در ژانویه‌ی ۲۰۱۲، مباحث مختلفی پیرامون چرایی و چگونگی آن صورت گرفته است. بسیاری از این مباحث بر بدیع و انقلابی بودن چنین تغییری تأکید دارند، اما با نگاهی عمیق می‌توان ریشه‌های این تحول تدریجی را از چندین دهه قبل ردیابی نمود.

امروزه شرایط ویژه‌ای در داخل آمریکا حاکم است و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی این کشور را دچار تفرق حزبی و سیاسی نموده که حاصل آن ایجاد شکاف عمیق و طبقات متکثر در بین جامعه‌ی آمریکاست؛ از جمله شاخص‌های این شرایط ویژه بحران در وضعیت مالی کشور، بدهی‌ها و کسری بودجه است. بحران مالی ۲۰۰۸ هم‌چنان ادامه داشته و در تازه‌ترین نمود آن باعث تعطیلی دولت گردید. افزایش فقر، بیکاری، مالیات، کاهش قدرت وام‌دهی بانک‌ها تنها نمونه‌ای از وضعیت نا‌به‌سامان دولت‌مردان آمریکایی را در عرصه‌ی داخلی نشان می‌دهد. علاوه بر مشکلات اقتصادی، ناهنجاری‌های اجتماعی نظیر گسست کانون خانواده، افزایش مصرف مواد مخدر و قتل‌های مسلحانه در جامعه‌ی آمریکا رو به افزایش است.

در عرصه‌ی بین‌المللی نیز ایالات متحده با مسائل و مشکلات عدیده‌ای در مناطق مختلف جهان رو به روست. آینده‌ی نامشخص اتحادیه‌ی اروپا و تداوم بی‌ثباتی‌ها در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا موجب شده است که دولت دموکرات آمریکا، راهبرد نظامی - امنیتی خود را بر منطقه‌ی آسیا - پاسفیک متمرکز کند. از یک سو، جایگاه جهانی منطقه‌ی مناسبتاً به

۱- منطقه‌ی مناسبتاً (Middle East and North Africa (MENA): به معنای خاورمیانه و شمال آفریقای اصطلاحی می‌باشد که برای نامیدن کشورهای عمده‌ی تولیدکننده‌ی نفت که در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا قرار دارند، به کار می‌رود. حد این منطقه از کشور مراکش در شمال غربی قاره‌ی آفریقا آغاز می‌شود و تا ایران، شرقی‌ترین کشور منطقه‌ی خاورمیانه امتداد می‌یابد. این منطقه دارای ۶۰ درصد منابع نفتی و ۴۵ درصد

علت بحران‌های امنیتی و کاهش اهمیت نفت در آینده، رو به افول است و از سوی دیگر، رشد ملی‌گرایی در آسیا، رشد اقتصادی غیرمعمول کشورهای این منطقه و از همه مهم‌تر خیزش چین، موجب شده است که دولت باراک اوباما با علم به افول هژمونی آمریکا، به دنبال مهار و کنترل مهم‌ترین رقیب خود باشد.

### دولت اوباما و علل تغییر راهبرد نظامی - امنیتی آمریکا

به‌رغم این‌که دولت جرج دبلیو بوش اقدام به برقراری روابط راهبردی با کشورهای آسیایی از جمله هند نمود، اما درگیر شدن دولت وی در جنگ‌های افغانستان و عراق موجب شده بود تا خواسته یا ناخواسته اولویت نظامی و سیاسی واشنگتن در دوران ریاست جمهوری بوش منطقه‌ی خاورمیانه، به‌ویژه حوزه‌ی خلیج فارس باشد که با روی کار آمدن دولت اوباما، نشانه‌های تغییر در راهبرد نظامی آمریکا پدیدار گردید. اولین این نشانه، خروج نیروهای آمریکایی از عراق و کاهش قابل توجه سربازان آمریکایی حاضر در افغانستان در سال ۲۰۱۱ بود. علاوه بر استلزامات امنیتی و راهبردی ناشی از خیزش رقبای آسیایی به‌ویژه قدرت‌گیری چین، باراک اوباما به لحاظ شخصی نیز متمایل به چرخش نیروها در جهت پاسفیک است. وی در سخنرانی خود در «توکیو» اظهار داشت که منطقه‌ی پاسفیک به شکل‌گیری نگرش وی از جهان کمک زیادی کرده است. (Talev, 2011) در کنار روندهای راهبردی و سیاسی بین‌المللی بایستی به تحول در هویت آمریکایی توجه نمود که از ساحل شرقی آمریکا (آتلانتیک) به ساحل غربی آن (پاسفیک) در حال تغییر است.

در سطح اسناد راهبردی، مهم‌ترین نشانه‌های تغییر در سندی با عنوان «تداوم رهبری جهانی ایالات متحده: اولویت‌های دفاعی در قرن ۲۱»<sup>۱</sup> پدیدار گشت که وزارت دفاع آمریکا

---

منابع گازی جهان می‌باشد اقتصاد این کشورها رابطه‌ی تنگاتنگی با تغییرات جهانی بهای نفت دارد. این منطقه یکی از قدیمی‌ترین حوزه‌های برداشت نفت در جهان محسوب می‌شود. از این‌رو، ذخایر نفت کشورهای این منطقه بیش‌تر از سایر مناطق کره‌ی زمین کاهش یافته و فرسودگی ادوات حفاری و استخراج نفت نیز مشهودتر است. (منبع ویکی پدیا)

1 - Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense, US

Department of Defense

آن را در ژانویه‌ی ۲۰۱۲ منتشر نمود. در این سند تصریح شده است که منافع اقتصادی و امنیتی ایالات متحده در قرن جدید به منطقه‌ای گسترده از پاسفیک غربی گرفته تا آسیای شرقی و جنوبی گره خورده است. از این رو، آمریکا با حفظ رهبری جهانی باید به موازنه‌ی جدید نیروها در جهت آسیا - پاسفیک همت گمارد. وزیر دفاع وقت آمریکا لئون پانتا نیز در سخنرانی خود در سنگاپور با گفتن این که «ما تصمیم گرفته‌ایم که این منطقه اولویت ما باشد»، چنین تغییری را تأیید نمود. (Panetta, 2012)

علاوه بر اظهارنظرهای رسمی، شواهد آشکار دیگری نیز اهمیت منطقه‌ی پاسفیک و آسیای شرقی را در دولت اوباما آشکار می‌کند. مقصد اولین سفر خارجی، هیلاری کلینتون نخستین وزیر امور خارجه‌ی اوباما، آسیا بود. وی در تور آسیایی خود در سال ۲۰۰۹، از کشورهای ژاپن، اندونزی، کره‌ی جنوبی و چین بازدید نمود. در مقایسه با وزرای خارجه‌ی پیشین، حدود ۲۰ درصد از سفرهای خارجی هیلاری کلینتون را منطقه‌ی پاسفیک تشکیل می‌داد. در حالی که این رقم برای کالین پاول و مادلین آلبرایت حدود ۱۳ درصد بود.

در یک سطح وسیع‌تر، تغییر رویکرد قاره‌ای آمریکا از منطقه‌ی منا به پاسفیک، متأثر از چندین عامل به هم مرتبط بوده است. اولین عامل به تحول کیفی و تعدیل کمی در وضعیت نظامی جهان به‌ویژه ایالات متحده برمی‌گردد. در واقع، فقط محل جغرافیایی نیروهای آمریکایی تغییر نمی‌کند، بلکه ماهیت و مسئولیت‌های این نیروها نیز طبق دکترین جدید امنیت ملی متحول می‌شوند. دومین عامل مهم به لزوم تشکیل یک اتحاد و ائتلاف چندجانبه‌ی نظامی - امنیتی جدید به‌منظور کنترل و مهار چین و هم‌پیمانانش (روسیه و کره‌ی شمالی) مربوط می‌شود. نکته‌ی جالب توجه در راهبرد جدید آمریکا این است که مناطق شرق آسیا، پاسفیک غربی و جنوب آسیا همگی یک منطقه‌ی واحد محسوب می‌شوند که ایالات متحده بایستی با همکاری متحدین سنتی (ژاپن، کره‌ی جنوبی، فیلیپین و استرالیا) و متحدین جدید (تایلند، هند و ویتنام) در این مناطق، منافع و امنیت جهانی خود را تأمین نماید. در واقع، به نوعی یک کمربند امنیتی در اطراف چین کشیده خواهد شد تا قدرت اقتصادی و نظامی این کشور را مهار

کند. سومین عامل تغییر، مربوط به شکست راهبردهای مداخله‌جویانه‌ی واشنگتن در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا می‌شود. در ادامه به توضیح هر یک از این سه عامل می‌پردازیم:

### راهبرد امنیت ملی آمریکا در دوران اوباما

پرزیدنت اوباما در ژانویه ۲۰۱۲، دکترین جدید امنیت ملی آمریکا را اعلام کرد که در آن جهت تأمین اهداف و منافع ملی آمریکا در شرایط کنونی، کوشش شده است. بسیاری از اعضای کنگره به‌رغم انتقادات به این دکترین، به آن رأی مثبت دادند. شایان توجه است که دکترین امنیت ملی جدید در شرایطی ابلاغ می‌شود که آمریکا با مشکلات و تهدیداتی در خاورمیانه و شبه جزیره‌ی کره مواجه می‌باشد که مانع از کاهش یکباره‌ی هزینه‌های دفاعی می‌گردد. (Alghitany etal, 2012: 1-12) برخی از ویژگی‌های برجسته‌ی این راهبرد عبارتند از:

الف) حجم یا تعداد نیروهای نظامی ایالت متحده کاهش می‌یابد، اما سطح آمادگی و پاسخ‌دهی آنها بیش‌تر می‌شود. این کاهش نیروها با فراخوانی آنها از کشورهای اشغالی نظیر عراق و افغانستان تسریع می‌شود و از آنجا که تاریخ فعالیت‌های نظامی نشان می‌دهد، تهدیدات در بیش‌تر مواقع نهفته و غیرآشکار هستند. بنابراین، بالا بردن میزان آمادگی و کیفیت عکس‌العمل نیروهای آمریکایی ضروری به‌نظر می‌رسد.

ب) عنصر دوم مربوط به بازتوزیع نیروهای آمریکایی حاضر در خارج از سرزمین آمریکا می‌باشد. طبق این سند، از تعداد نیروهای آمریکایی موجود در خاورمیانه کاسته شده و بر تعداد نیروهای حاضر در اقیانوس آرام اضافه خواهد شد. در واقع، تعداد نیروهای مستقر در جزایر «اکیناوا» و «گوام» بیش‌تر می‌شود، برخی از یگان‌ها در استرالیا تعویض شده، تعدادی کشتی جنگی در سنگاپور مستقر می‌شوند و احتمالاً آمریکا در فیلیپین هم حضور نظامی خواهد داشت؛ زیرا ایالات متحده به تهدیدات درازمدت در آسیا به‌ویژه چین متمرکز خواهد شد.

ج) حفظ برتری نظامی و فناورانه‌ی آمریکا در عرصه‌های نظامی با سرمایه‌گذاری در برخی از حوزه‌های خاص نظیر فناوری‌های سایبر. البته این سرمایه‌گذاری‌ها به معنای

غفلت از طرح کلی کاهش هزینه‌های نظامی در مقطع فعلی نیست. بر این اساس، ۱۰۰ هزار نفر از تعداد نیروهای فعال و ۱۹ درصد از حجم نیروهایی که مختص عملیات ثبات‌ساز طولانی‌مدت هستند، کاهش می‌یابند. این تغییرات جهت انطباق راهبرد امنیت ملی آمریکا با بودجه‌ی جدید صورت می‌گیرد.

وجود یک راهبرد مناسب در شرایط فعلی ضروری است، اما کافی نمی‌باشد. بنابراین، برای این‌که خیال مالیات‌دهندگان آمریکایی اندکی آسوده گردد، مقامات واشنگتن، ابتکارات دیگری نیز جهت کاهش هزینه‌های دفاعی انجام داده‌اند که از اینها می‌توان به حذف برنامه‌هایی که اولویت و اهمیت کم‌تری دارند، اشاره نمود. به‌عنوان مثال، به فعالیت سیستم نبردهای آینده خاتمه داده‌اند تا بیش‌تر بر تجهیزات نبرد امروزی متمرکز گردند. تولید DDG1000<sup>۱</sup>، را متوقف کرده‌اند تا بر تولید DDG51<sup>۲</sup> بیفزایند. هم‌چنین از تولید ماهواره‌ی TSAT<sup>۳</sup> به نفع AEHF<sup>۴</sup> کاسته‌اند. نهایتاً از تولید جنگنده‌های C17<sup>۵</sup> و F22<sup>۶</sup> موقتاً خودداری شده است. (Hale,2012)

برخی دیگر از تغییرات متوجه تغییرات سازمانی و مالی می‌شوند. آمریکایی‌ها برای اولین بار یگان فرماندهی نبرد و هم‌چنین فرماندهی نیروهای مشترک را منحل کردند. علاوه بر

- 
- ۱- نوعی موشک هدایت‌شونده که متعلق به نیروی دریایی آمریکا می‌باشد.
  - ۲- نوعی موشک هدایت‌شونده می‌باشد که توسط نیروی دریایی آمریکا در سال ۱۹۹۱ تولید شده است.
  - ۳- تی سات، نوعی سیستم ارتباطات ماهواره‌ای است که وزارت دفاع آمریکا از طریق نیروی هوایی این کشور راه‌اندازی کرده است تا شبکه‌ی ارتباطات میان پنتاگون، سازمان ناسا و جامعه‌ی اطلاعات آمریکا ایمن باشد. این سیستم هم‌چنین می‌تواند در جنگ‌های شبکه‌محور به‌عنوان یک تصمیم‌گیر سریع و یکپارچه عمل نماید و جریان اطلاعات میان واحدهای نظامی و اطلاعاتی آمریکا را تسهیل کند.
  - ۴- یک سری از ماهواره‌های پیشرفته با بسامد بالاست که توسط نیروی هوایی آمریکا تولید شده و جهت هماهنگی میان نیروهای مسلح این کشور با نیروهای مسلح بریتانیا، کانادا و هلند استفاده می‌شود.
  - ۵- هواپیمای بوئینگ سی ۱۷، یک جنگنده‌ی غول‌پیکر نظامی است که در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی جهت حمل و نقل نیروها و تجهیزات آمریکایی ساخته شده است.
  - ۶- جنگنده‌ی اف. ۲۲، یک جنگنده‌ی تک سرنشین، دو موتوره و متعلق به نسل پنجم هواپیماهای جنگنده است. این جنگنده دارای قابلیت رادار گریزی بوده و مختص جنگ‌های الکترونیکی است.

این، با استفاده از فناوری‌های اطلاعات نوین سعی کرده‌اند تا از هزینه‌های خدمات ارتباطی و سایر فعالیت‌هایی که در زمره تسریع کارایی قرار می‌گیرند، مانند به‌کارگیری سیستم ارتباطی بی‌سیم در حجم وسیع بکاهند. بخش دیگر اقدامات جدید شامل کاهش پاداش‌های نظامی می‌باشد که در دهه‌های پیشین روند رو به رشدی را سپری کرده است. هم‌چنین ابداعات مفیدی را در عرصه‌ی بهداشت و تأمین اجتماعی نیروی نظامی انجام داده‌اند. بخش دیگری از تغییرات جهت استفاده‌ی مطلوب از منابع دفاعی به فرآیندسازی مربوط می‌شود. به‌عنوان مثال، تلاش شده تا بخش تحقیق و توسعه را در امور نظامی فعال کنند. این امر موجب بهبود فرآیند توزیع بودجه‌ی آمریکا خواهد شد و مهم‌تر از همه این احساس به عموم مردم منتقل می‌شود که در صندوق‌های‌شان ذخیره‌ای وجود دارد. با این حال، هزینه‌های نظامی ایالات متحده هم‌چنان بالاست و آنها برای کاهش بودجه‌ی نظامی چاره‌ای جز کاهش نیروی نظامی خود ندارند. به‌طور کلی، کسری تراز تجاری و ضرورت کاهش هزینه‌های اضافی نظامی و غیرنظامی، یکی از علل تغییر این راهبرد به‌شمار می‌رود.

### بحران مالی جهانی و ظهور چین

با وقوع بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ و تداوم آن در کشورهای غربی از جمله آمریکا، رشد اقتصادی گول آسیا (چین) بیش‌تر نمایان گردید؛ به‌طوری که ایده‌های مربوط به افول ایالات متحده شدت گرفت. این بحران و سرایت شتابان آن به پیکره‌ی اقتصاد جهانی تعداد بیش‌تری از تحلیل‌گران را متقاعد کرد که آمریکا نمی‌تواند برای مدت زیادی ابرقدرت باقی بماند. بخش مهمی از مستندات تحلیل‌گران، به رشد سریع اقتصادهای در حال رشد در آسیا باز می‌گردد. طبق پیش‌بینی‌های صورت گرفته، چین در سال ۲۰۲۷ جایگزین اقتصاد آمریکا خواهد شد و گروه BRIC (برزیل، روسیه، هند و چین) تا سال ۲۰۳۲، اقتصادی بزرگ‌تر از گروه G8 خواهند داشت. سهم کشورهای گروه یک در رشد اقتصادی جهان بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، ۳۰ درصد بوده است، در حالی که یک دهه قبل، سهم آنها تنها ۱۶ درصد بود. تا سال ۲۰۵۰ نزدیک به ۵۰ درصد از دارایی‌های بازارهای جهان متعلق به این گروه از کشورها

خواهد بود که سه تایی آنها در آسیا قرار دارند. در این میان، کشور چین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در نتیجه، بحران مالی جهانی و تسری آن به چین، رهبران این کشور به جای آن‌که روی صادرات متغیر و بی‌ثبات خود تکیه کنند، تقاضای داخلی خود را تقویت نموده‌اند. چین از طریق بودجه‌ی حمایتی ۵۸۶ میلیارد دلاری خود در بهار ۲۰۰۹، به بحران اقتصادی واکنش نشان داد. دولت چین در حالی که با کاهش تقاضای جهانی رو به رو بود، به تزریق بودجه‌ی حمایتی خود در سال ۲۰۱۰ ادامه داد. در نتیجه، در سال‌های بعد از بحران مالی نیز رشد اقتصادی چین تداوم یافت. رشد ادامه‌دار چین به موفقیت گسترده‌ی مالیاتی آن بستگی دارد که به صورت وسیعی در زیربنای اقتصادی‌اش متمرکز است. (پوه، ۱۹۸۹: ۵۴) بانک مرکزی چین، نقدینگی را از طریق بازخرید حساب‌های پیشین خود، افزایش داد و توانست در مدیریت بحران مالی جهانی موفق عمل نماید. در نقطه‌ی مقابل بسته‌های اقتصادی ۷۰۰ میلیاردی در دوران بوش و ۸۰۰ میلیارد دلاری در دولت اوباما، نتوانست اقتصاد آمریکا را از رکورد خارج کند. (موسوی زنون و یزدانی، ۱۳۸۹: ۳۴-۲۷)

قدرت‌گیری اقتصادی چین، به تدریج به عرصه‌ی نظامی نیز تسری یافته است. به طوری که هزینه‌های نظامی این کشور در سال‌های اخیر افزایش قابل توجهی یافته است. به عنوان مثال، چین در سال ۲۰۱۱، پس از آمریکا با ۱۴۳ میلیارد دلار، رتبه‌ی دوم جهانی را در هزینه‌های نظامی داشته است، ولی این کشور در سال ۲۰۱۰، ششمین صادرکننده و چهارمین واردکننده‌ی تسلیحات در جهان بوده است. نقطه‌ی جالب توجه این است که در بازه زمانی ۲۰۱۱-۲۰۰۷، منطقه‌ی آسیا و اقیانوس آرام با اختصاص ۴۴ درصد از کل واردات تسلیحات جهان در رتبه‌ی اول بوده است. (SIPRI Yearbook, 2012: 9-13)

قدرت اقتصادی و نظامی چین در حال رشد فزاینده است، ولی تأثیر بین‌المللی آن به خاطر نوع سیستم سیاسی، فرهنگ و سطح پایین اقتصاد و سیستم‌های نظامی‌اش بسیار کم است. به نظر می‌رسد که ایالات متحده به عنوان قدرت برتر در عرصه‌ی بین‌الملل باقی خواهد ماند، ولی یکجانبه‌گرایی این کشور در عرصه‌های سیاسی و نظامی محدودتر خواهد شد. بخشی از



بزرگ‌نمایی‌هایی که راجع به قدرت چین شده است، ریشه در رسانه‌ها و تأثیرات روان‌شناختی دارد. در واقع، اهمیت بیش از حد به اقتصاد و تجهیزات نظامی چین نگرانی‌های بسیاری در نزد نخبگان و افکار عمومی ایالات متحده ایجاد کرده است، به طوری که نخبگان سیاسی در انتخابات مختلف کنگره و ریاست جمهوری سعی می‌کنند با توسل به ابزار چین‌هراسی آرای بیش‌تری جلب نمایند. (هیأت تحریریه‌ی سیاسی مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا، ۱۳۹۲) به‌طور کلی، می‌توان گفت که آینده‌ی نظام بین‌المللی و نظریه‌های روابط بین‌الملل به مقدار زیادی به واکنش‌های آمریکا در مواجهه با خیزش چین و روابط دوجانبه‌ی واشنگتن - پکن بستگی خواهد داشت.

#### بحران سوریه و شکست راهبرد مداخله‌گری واشنگتن در منطقه‌ی منا

بحران سوریه، مهم‌ترین مقصد مداخله‌گری ایالات متحده در سال‌های اخیر بوده است. این کشور در مرکز منطقه‌ی خاورمیانه قرار گرفته است و از موقعیت راهبردی و ژئوپلیتیکی حساسی برخوردار می‌باشد. نزدیکی این کشور به متحدین آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه ایفای نقش خط مقدم در جبهه‌ی مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی، انگیزه‌ی زیادی به رهبران کاخ سفید جهت مداخله و دست‌اندازی در این کشور می‌دهد.

تجارب تلخ عدم موفقیت در مداخلات نظامی در افغانستان و عراق برای واشنگتن، احتمال جنگی گسترده و طولانی مدت در سوریه را منتفی می‌سازد. متغیرهای اجتماعی و افکار عمومی نیز مخالف جدی مداخله‌ی نظامی آمریکا در سوریه هستند. نظرسنجی‌های مختلفی که در این رابطه صورت گرفته است، همگی بدون استثنا گواهی بر این مدعا محسوب می‌شوند. متغیرهای دیگر نیز از چنین جنگی حمایت نمی‌کنند. شخص باراک اوباما اعتبار سیاسی‌اش در رقابت‌های ریاست جمهوری و دریافت جایزه‌ی نوبل صلح را خرج ایجاد یک هویت ضدجنگی کرده است. نقش حکومتی وی، به‌عنوان یک رئیس‌جمهور دموکرات هم، راه‌حل‌های سیاسی را پیشنهاد می‌کند. حساسیت کنگره نیز روی این موضوع قابل توجه بود، زیرا جمعی از نمایندگان و سناتورهای کنگره، در نامه‌ای رسمی از باراک اوباما درخواست کردند که در صورت تصمیم به هرگونه اقدام نظامی در سوریه، بایستی موافقت کنگره را جلب

نماید. او باما هم که خودش را در گرفتار یک مخمصه‌ی نافرجام می‌دید با زیرکی موضوع حمله به سوریه را به کنگره واگذر نمود تا در آینده از مضرات احتمالی مداخله یا عدم مداخله در این کشور در امان بوده و هزینه‌های احتمالی را بین خود و نمایندگان و سناتورهای جمهوری‌خواه تقسیم کند. (زرگری، مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا: ۱۳۹۲)

طبق قانون اساسی آمریکا، کنگره باید برای آغاز جنگ به رئیس‌جمهور اجازه بدهد، اما بازخوانی تجربه‌ی دخالت‌های نظامی آمریکا در دیگر نقاط جهان، پاسخ معنادار دیگری برای همین پرسش است. نمونه‌های عینی و استدلال‌های حقوقی نشان می‌دهد که در عمل نیازی به چنین درخواست اجازه‌ای نبوده است. آخرین باری که کنگره‌ی آمریکا دستور آغاز حمله‌ی نظامی را صادر کرده است، به جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. بر اساس یک قانون جدید، از سال ۱۹۷۱م تاکنون، رئیس‌جمهور اجازه دارد تا در شرایط اضطراری، بدون مجوز کنگره، حمله‌ی نظامی را آغاز کند. از این‌رو، رئیس‌جمهور آمریکا برای آغاز حمله به یک کشور دیگر نیازی به اجازه‌ی کنگره ندارد، اما ۶۰ روز فرصت دارد تا موافقت کنگره با این حمله را جلب کند و این مهلت نهایتاً تا ۹۰ روز قابل تمدید می‌باشد.

تاریخ مداخلات خارجی آمریکا نیز گواهی بر قدرت تصمیم‌گیری شخصی رئیس‌جمهور است. هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۵۰، بدون درخواست مجوز از کنگره، جنگ کره را آغاز کرد. بیل کلینتون نیز در سال ۱۹۹۹ برای ۷۸ روز بمباران پیاپی در کوزوو از کنگره اجازه نگرفت. حتی خود باراک اوباما نیز ۲ سال پیش در ۳۱ مارس ۲۰۱۱ اگرچه موافقت شورای امنیت را داشت، اما بدون درخواست مجوز از کنگره برای سرنگونی معمر قذافی دستور حمله به کشور لیبی را صادر کرد. (قاسمی، مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا: ۱۳۹۲)

بنابراین، باراک اوباما برای حمله به سوریه الزامی حقوقی مبنی بر اخذ مجوز از کنگره نداشت؛ بلکه تلاش وی در جهت محول نمودن تصمیم نهایی به کنگره، یک اقدام تاکتیکی و برخاسته از پیچیدگی‌های بحران سوریه و فقدان مشروعیت بین‌المللی اقدام نظامی خودسرانه از سوی آمریکا است. در سطح جهانی، و توهای متوالی روسیه و چین در شورای امنیت، مسیر

سازمان مللی مداخله در سوریه را مسدود نموده و در سطح منطقه‌ای، مخالفت‌ها و مقاومت‌های جدی از طرف جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله قابل تصور است.

بنابراین و به‌رغم ذهنیت مثبت ناشی از موفقیت عملیات در ناتو، بحران سوریه با بحران لیبی قابل قیاس نیست و ایالات متحده نمی‌تواند به تکرار تجربه و مدل لیبی در سوریه امیدوار باشد. دورنمای عملیات نظامی در سوریه بسیار نامعین و تاریک است. قرار دادن مداخله در سوریه تحت عنوان مداخله‌ی بشردوستانه نیز بسیار خوش‌بینانه می‌باشد، زیرا مداخله‌ی بشردوستانه نیازمند پیش‌شرط‌هایی نظیر جنگ عادلانه، نیت درست، ضرورت، تناسب و موفقیت احتمالی در عملیات است که هیچ‌یک از این پیش‌شرط‌ها در مورد بحران سوریه مصداق ندارند. (Shokoohi, Institute of Middle East Strategic Studies, 2013)

نقطه‌ی جالب توجه این است که رهبران کاخ سفید، حتی از سقوط آئی و یکباره‌ی رژیم اسد هراس دارند، زیرا در میان شورشیان مخالف سوری، گروه‌هایی از جبهه‌ی النصره حضور دارند که شاخه‌ای از گروه تروریستی القاعده محسوب می‌گردد. هم‌چنین هرگونه مداخله‌ی محدود نیز در سوریه می‌تواند منجر به افزایش دامنه‌ی درگیری‌ها شده و کل منطقه را بی‌ثبات نماید؛ امری که در راستای اهداف آمریکا در منطقه نیست.

#### عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری راهبردی - نظامی آمریکا در منطقه

تصمیم‌گیری جهت مداخله‌ی نظامی در ساختار سیاست خارجی آمریکا غالباً فرآیندی پیچیده و دشوار است، چراکه با راهبرد کلان ایالات متحده و دکترین‌های اعلامی از سوی رؤسای جمهور این کشور در ارتباط موثق قرار دارد. در واقع، هر یک از مداخلات نظامی آمریکا را باید در چارچوب راهبرد کلان سیاست خارجی این کشور در آن برهه‌ی زمانی خاص مورد دقت قرار داد. البته این واقعیت به معنای عدم تشابهات و همسانی در میان مداخلات نظامی آمریکا نیست.

چهار متغیر ضرورت راهبردی، حمایت داخلی، مشروعیت بین‌المللی و قیاس‌های تاریخی با توجه به شرایط زمانی و مکانی، به درجات گوناگون در تصمیم‌گیری برای مداخله‌ی

نظامی آمریکا حائز اهمیت می‌باشند. متغیرهای دخیل در تصمیم‌گیری نظامی ایالات متحده، متعدد و پیچیده هستند، اما این چهار متغیر بیش‌ترین تأثیر را در اقتناع رئیس‌جمهور و سایر شخصیت‌ها و نهادهای مرتبط به مداخله یا عدم مداخله دارند. در ادامه به تفصیل هر یک از این متغیرها می‌پردازیم:

### ضرورت راهبردی<sup>۱</sup>

منظور از ضرورت راهبردی، میزان و درجه‌ی اهمیت ژئوپلیتیکی و راهبردی بحران یا کشور مورد هدف می‌باشد. به عبارت روشن‌تر، هرگونه مداخله‌ی نظامی آمریکا می‌بایست مستلزم ارتقای امنیت ملی و رفع تهدیدات حیاتی علیه آمریکا و متحدینش باشد تا هزینه‌های گزاف آن قابل توجیه گردد. بررسی بافت یا زمینه‌ی هر یک از بحران‌ها و مواردی که آمریکا اقدام به مداخله‌ی نظامی کرده است، ضروری به‌نظر می‌رسد؛ زیرا گزینه‌های سیاست خارجی ابتدا مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرند و سپس اجرایی می‌شوند. این سنجش بر حسب میزان تصور تهدید و خطری که برای آمریکا و متحدینش ایجاد می‌کند، صورت می‌گیرد. اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی عراق موجب گردید تا هم جرج بوش پدر و هم جرج بوش پسر در تصمیم خود برای مداخله‌ی نظامی علیه این کشور مصمم باشند. در مورد لیبی نیز باید خاطر نشان کرد که ضرورت راهبردی این کشور برای آمریکا، ناشی از مجاورت و صادرات نفت آن به متحدین آمریکا (اروپائیان) بود.

### مشروعیت بین‌المللی<sup>۲</sup>

متغیر میانجی دوم، وجود یا عدم وجود حمایت بین‌المللی از اقدام نظامی آمریکا می‌باشد: این‌که ایالات متحده چقدر می‌تواند روی حمایت مادی و معنوی سازمان ملل متحد و یا ناتو حساب باز کند. پر واضح است که در صورت حمایت حقوقی قطعنامه‌های شورای امنیت از عملیات نظامی آمریکا و متحدینش، هزینه‌های مادی و روانی جنگ‌های این کشور کم‌تر

1 - Strategic Context

2 - International Legitimacy

خواهد شد (مانند عملیات آزادسازی کویت)، اما در شرایطی که ایالات متحده به صورت یکجانبه مداخله‌گری می‌کند، مخالفت افکار عمومی جهانی را به همراه داشته و هزینه‌های جنگ سرسام‌آور می‌گردد (مانند عملیات اشغال عراق). در نتیجه، متغیر مشروعیت بین‌المللی در تصمیم‌گیری نظامی آمریکا نقش زیادی را ایفا می‌نماید. اهمیت این متغیر در عملیات سقوط اودیسه برجسته‌تر می‌گردد، زیرا قطعنامه‌های شورای امنیت، نقش قابل توجهی در ایجاد و موفقیت منطقه‌ی پرواز ممنوع در لیبی داشتند.

### حمایت داخلی<sup>۱</sup>

متغیر سوم، وجود یا عدم وجود حمایت داخلی از عملیات نظامی آتی می‌باشد. احتساب حمایت داخلی، به‌عنوان یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر تصمیم‌گیری‌های نظامی در سیاست خارجی آمریکا، بر این منطبق استوار است که در ایالات متحده، مقامات از طریق مردم انتخاب می‌گردند، و اگر مردم این کشور برای تحمل هزینه‌های جنگ توجیه نشوند، مشکلاتی را برای حزب حاکم به‌وجود خواهند آورد. افزون بر این، تأیید عمومی آمریکایی‌ها به تصمیمات کنگره نیز رسوخ می‌کند و می‌تواند فشارها را بر قوه‌ی مجریه‌ی بیش‌تر نماید. از این‌رو، ماهیت حزبی و رقابتی سیاست داخلی آمریکا وجود میزانی از حمایت داخلی را برای عملیات نظامی خارجی ضروری می‌سازد. وجود مخالفت از سوی کنگره یا افکار عمومی، تأثیر مخربی بر سیاست خارجی دولت وقت می‌گذارد. بنابراین، جهت موفقیت رئیس‌جمهور و همکارانش در پیش‌برد مداخله‌ی نظامی، کنگره و افکار عمومی، حداقل می‌بایستی بی‌تفاوت باشند.

در هر دو جنگ اول و دوم خلیج فارس، جمهوری خواهان آمریکا، به‌راحتی توانستند، نظر مساعد کنگره و مردم را برای استفاده از ابزار نظامی جلب نمایند، اما در رابطه با لیبی وضعیت بسیار متفاوت بود. خستگی مفرط ناشی از جنگ‌های عراق و افغانستان، افکار عمومی و نمایندگان را نسبت به هرگونه مجوز نظامی بدبین کرده بود؛ از این‌رو، پرزیدنت اوباما تصمیم گرفت با استفاده از اختیارات گسترده‌ی رئیس‌جمهور مبنی بر تداوم عملیات نظامی تا

---

1 - Domestic Support

۶۰ روز و امکان طولانی شدن آن به ۹۰ روز، به‌جای تکیه بر رأی کنگره بر مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت متوسل گردد.

### قیاس‌های تاریخی<sup>۱</sup>

متغیر نهایی، به سابقه‌ی مداخلات نظامی آمریکا مربوط می‌شود. قیاس‌های تاریخی، نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های راهبردی آمریکا دارند، زیرا این کشور در گوشه و کنار اقدام به مداخله‌گری می‌کند. بسیاری از این مداخلات در مناطقی صورت می‌گیرند که مقامات واشنگتن، تجربه و دانش اندکی نسبت به آن مناطق و یا کشور مورد هدف دارند. در این شرایط، تجربه‌ی مداخلات پیشین و موفقیت یا عدم موفقیت‌آمیز بودن آنها، در اتخاذ تصمیم نهایی مؤثر هستند.

به علت شکست مفتضحانه‌ی ایالات متحده در جنگ ویتنام، اقدام به هرگونه ماجراجویی نظامی در سیاست خارجی آمریکا دشوار شده بود، مورد عملیات آزادسازی کویت نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبود. بنابراین، پرزیدنت بوش پدر تصمیم گرفت که به صورت محدود و با تشکیل ائتلاف جهانی مبادرت به اقدام نظامی نماید. در نقطه‌ی مقابل، جرج بوش پسر در شرایط بسیار مطلوب‌تری قرار داشت، موفقیت پدرش یک دهه قبل در حمله به صدام و هم‌چنین مداخله‌ی کوتاه و مفید آمریکا در کوزوو به سال ۱۹۹۹، بر رغبت جنگ‌طلبی وی و سایر نومحافظه‌کاران می‌افزود. در مورد لیبی نیز باید گفت که طولانی شدن جنگ‌های عراق و افغانستان و هزینه‌های هنگفت این دو جنگ، در خویشتن‌داری باراک اوباما و سایر دموکرات‌ها مؤثر بود. از این‌رو، دموکرات‌ها، سعی کردند با تمسک به ایده‌ی مسئولیت‌حمایت که مهم‌ترین تحول هنجاری در سیاست خارجی آمریکا به خصوص در ارتباط با مداخلات نظامی این کشور به‌شمار می‌رود، عملیات سقوط اودیسسه در لیبی را توجیه نمایند. آرایش هر یک از متغیرهای چهارگانه‌ی فوق، در سه مداخله‌ی صورت گرفته و مهم‌ترین کاندید احتمالی آمریکا برای مداخله‌ی نظامی (سوریه) در جدول زیر نمایش داده شده است.

1 - Historical Analogies

جدول شماره ۱ - وضعیت متغیرهای مؤثر در مداخلات نظامی آمریکا

متغیرها موارد	بافت راهبردی	حمایت داخلی	مشروعیت بین‌المللی	قیاس‌های تاریخی
عراق ۱۹۹۱	+	+	+	-
عراق ۲۰۰۳	+	+	-	+
لیبی ۲۰۱۱	+	-	+	-
سوریه ۲۰۱۲	+	-	-	+

#### پیامدهای راهبرد نظامی جدید آمریکا برای جمهوری اسلامی ایران

با توجه به این‌که دکترین امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۲، صریحاً از منطقه‌ی آسیا و اقیانوس آرام به‌عنوان اولویت امنیتی این کشور یاد کرده است، بایستی انتظار این را داشت که از میزان نیروهای نظامی آمریکایی در مناطق مجاور جمهوری اسلامی ایران کاسته شود. طبیعتاً این امر تبعاتی را برای کشورهای منطقه از جمله ایران دربر خواهد داشت. از مهم‌ترین پیامدهای این کاهش حضور نظامی، می‌توان به تغییر الگوی مداخله‌گری آمریکا در منطقه و افزایش نقش متحدین منطقه‌ای این کشور اشاره نمود.

#### مدل لیبی و تغییر الگوی مداخله‌گری آمریکا در منطقه

آمریکا پس از جنگ سرد، سه نوع مداخله‌ی نظامی را در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا (منطقه‌ی منا) تجربه کرده است. اولین مداخله، تجربه‌ی مربوط به جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ بود که جرج بوش پدر، توانست ضمن گرفتن موافقت سازمان ملل، با همراهی همه‌جانبه‌ی سایر کشورها و با تحمل کم‌ترین هزینه، خیلی سریع به هدف خود نایل شود. دیگری حمله‌ی سال ۲۰۰۳ عراق بود که نتوانست مجوز سازمان ملل و شورای امنیت را برای حمله بگیرد و با همراهی تعداد محدودی از کشورها اقدام به این تهاجم نمود که البته هنوز هم نتوانسته است از هزینه‌های سنگین آن رهایی یابد. تجربه‌ی این دو نوع جنگ به آمریکا نشان داد که برای کشوری مانند سوریه که رژیم آن محکم بوده و از حمایت متحدین

منطقه‌ای و جهانی خود برخوردار است، نباید متوسل به مداخله‌ی یکجانبه و گسترده شود. مورد لیبی و سقوط رژیم قذافی، سومین نوع مداخله‌گری آمریکا محسوب می‌شود. درگیری ناتو در لیبی نوعی مداخله‌ی جدید بود که به علت موفقیت نسبی آن مورد توجه برخی از تحلیل‌گران و سیاست‌مداران آمریکایی قرار گرفت. با این حال، بعید است که تجربه‌ی لیبی عیناً در مورد سوریه تکرار شود؛ چون احتمال گرفتن مجوز شورای امنیت علیه سوریه، به علت مقاومت روسیه و چین پایین است. بنابراین، آمریکا به ناچار و فقط از طریق تهدید به استفاده از زور علیه سوریه و رژیم بشار اسد در صدد است تا موازنه‌ی نیروها میان ارتش سوریه و مخالفان را به نفع تروریست‌ها برهم بزند. مداخلات نظامی آمریکا در منطقه را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی نمود.



شکل شماره‌ی ۱ - مداخلات نظامی آمریکا در منطقه‌ی منا

درس‌هایی که از تجربه‌ی درگیری آمریکا تحت پوشش ناتو در لیبی فرا گرفته شد، مورد توجه پژوهش‌گران برجسته‌ای نظیر «آمیئا اتزیونی» بوده است. (Etzioni, 2012: 45-54) این تجربیات به‌عنوان مدل «چکمه‌های محدود بر روی زمین»<sup>۱</sup> توانسته است تا نظر مساعد

1 - Limited Boots on Ground



از مخالفان استفاده از نیروی نظامی در سیاست خارجی آمریکا را جلب نماید. در ادامه به ضرورت‌های این مدل جهت موفقیت در مداخلات آتی و همچنین به برشماری مزایا و معایب آن همت خواهیم گماشت.

اولین شرط موفقیت مدل چکمه‌های محدود بر روی زمین، ضرورت حمایت جمعیت بومی از عملیات می‌باشد. چنین حمایتی نیز شامل یک نارضایتی گسترده از رژیم موجود و مقدار قابل توجهی از ناسیونالیسم مثبت می‌گردد. به‌عنوان مثال، در لیبی، مردم بومی این کشور، تمایل زیادی جهت مبارزه با رژیم قذافی داشتند و با کمک دولت‌های غربی توانستند بر برتری نظامی و نیروهای امنیتی قذافی فائق آیند.

شرط دوم برای تکرار مدل لیبی، وجود حمایت بین‌المللی از طریق یک ائتلاف گسترده است. هرچند که همراه‌سازی همه‌ی دولت-ملت‌ها تحت یک عملیات واحد امری دشوار است، اما هرچقدر بر تعداد دولت‌های مختلف و متنوع در اجرای عملیات افزوده شود، احتمال موفقیت مداخله‌ی خارجی بیش‌تر می‌شود. در عملیات سقوط اودیسه، درخواست اتحادیه‌ی عرب از ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع بر فراز آسمان لیبی، مشروعیت زیادی به مداخله‌ی آمریکا و متحدانش در این کشور بخشید. اگرچه آمریکا موتور محرکه‌ی مداخله در لیبی بود، اما مشارکت کشورهای دیگر تحت لوای ناتو در موفقیت عملیات سقوط اودیسه مؤثر افتاد.

سومین و آخرین پیش‌شرط تکرار مدل لیبی، توانایی تسلط بر تمام حریم هوایی کشور مورد هجوم می‌باشد. بازیگر مداخله‌گر، می‌بایست از برتری بارز در جنگ هوایی برخوردار باشد تا بتواند با بمباران مواضع و زرادخانه‌های موردنظر، نیروهای مخالف داخلی را که در حال مبارزه با ارتش بومی می‌باشند، حمایت کند. این امر در مورد لیبی با پیچیدگی‌هایی همراه بود، زیرا به علت متلون بودن صحنه‌ی نبرد، تمییز میان شورشیان خودی و نیروهای قذافی دشوار بود. (Anrig, 2012: 89-109)

با وجود این‌که مدل چکمه‌های محدود بر روی زمین، مدل مطلوبی برای مداخله‌گری به‌نظر می‌رسد، با این حال، این مدل با محدودیت‌هایی مواجه می‌باشد. اولین محدودیت، بر

کیفیت نیروهای نیابتی اشاره دارد. مدل لیبی در مقابله با نیروهای نظامی درجه یک، کارساز نخواهد بود. عدم مشروعیت مردمی و ضعف نیروهای قذافی در موفقیت عملیات سقوط اودیسسه حیاتی بود، اما سطح خصومت و دشمنی میان رژیم موجود و مخالفان داخلی در موفقیت مداخله‌ی خارجی با مدل لیبی حائز اهمیت می‌باشد.

دشواری دیگر در تکرار مدل لیبی، عدم آگاهی و کنترل کافی از نیت و اقدامات نیروهای شورشی بومی به‌شمار می‌رود. این نگرانی مخصوصاً در کشورهایی که نوعی نفرت قومی و مذهبی برای سالیان متمادی ریشه دوانده است، مداخله‌ی بشردوستانه را از مسیر خود منحرف ساخته و به یک ناآرامی نافرجام مبدل می‌کنند. مشاهده‌ی عناصر وابسته به شبکه‌ی تروریستی القاعده، در میان نیروهای مخالف قذافی در این راستا قابل ارزیابی است.

سومین اشکال وارد بر مدل لیبی به میزان زمانی که عملیات این چنینی نیاز دارد، مربوط می‌شود. در واقع، عدم استقرار نیروها بر روی زمین و اکتفای بیش از حد به نبرد هوایی به طولانی شدن مداخله می‌انجامد و هزینه‌های مادی و معنوی آن را افزون‌تر می‌کند. به‌عنوان مثال، در لیبی، حدود ۲۳۵ روز طول کشید تا عملیات سقوط اودیسسه به نتیجه برسد. در همین بازه زمانی مقدار زیادی از مردم بی‌گناه لیبی از سوی هر دو طرف منازعه، جان خود را از دست دادند.

آخرین محدودیت مدل چکمه‌های محدود بر روی زمین، ناتوانی این مدل برای ایجاد ثبات و آرامش در کشور مورد هجوم پس از اختتام عملیات است. با از میان برداشته شدن رژیم سابق، خلأ قدرت به‌وجود می‌آید که گروه‌های تروریستی در صدد بهره‌گیری از آن هستند. یکی از انتقادات اصلی نسبت به عملیات نظامی در ناتو، عدم آموزش نیروهای انتقالی جهت مدیریت کشور پس از قذافی می‌باشد، به‌طوری که با سقوط قذافی آشوب و بی‌ثباتی در لیبی تداوم یافت و حتی جان سرکنسول آمریکا در بنغازی را گرفت. (Daalder, 2012: 35-73)

به‌رغم معایب و محدودیت مدل لیبی در مداخلات بعدی، مدل چکمه‌های محدود بر روی زمین درای مزیت‌هایی می‌باشد که اگر در شرایط مناسب به‌کار گرفته شود، تکرار آن می‌تواند قرین موفقیت باشد. اولین مزیت این مدل این است که چهره‌ی مثبت و نیک‌خواهی از

مداخله و نیات آمریکا ارائه می‌دهد. به عبارت روشن‌تر، حضور نیروهای آمریکایی در کشور مورد هجوم، یک تصویر اشغالگر و امپریالیستی در اذهان مردم بومی می‌سازد، به‌طوری که اختلافات و خصومت‌های قومی و قبیله‌ای تحت‌الشعاع عرق ملی‌گرایی قرار می‌گیرد و مشکلات عدیده‌ای برای نیروهای خارجی فراهم می‌آورد. مدل لیبی با اجتناب از درگیری مستقیم و بر روی زمین، فارغ از این دردسر می‌باشد. علاوه بر این، بهره‌گیری از نیروهای بومی، غلبه بر رژیم موجود را تسهیل می‌کند، زیرا این نیروها از یک سو، به خوبی از امکانات و تأسیسات خودی مطلع هستند و از سوی دیگر، با زبان، فرهنگ و آداب و رسوم مردم خود آشنایی کامل دارند.

مزیت دیگر مدل فوق، قابلیت قدرت هوایی در انهدام حجم گسترده‌ای از نیروها، امکانات و تسلیحات دشمن از راه‌دور و در مدت زمان کوتاه می‌باشد. در قضیه‌ی لیبی، جنگنده‌های ناتو به محض سپری شدن ۴۸ ساعت از تصویب قطعنامه‌ی ۱۹۷۳ شورای امنیت، اقدام به بمباران مواضع قذافی نمودند.

آخرین مزیت مدل چکمه‌های محدود بر روی زمین به کاهش هزینه‌های مادی و تلفات انسانی مربوط می‌شود. از آنجا که پیاده‌سازی نیروی نظامی در خاک دشمن هزینه‌بر و خطرآفرین است و افکار عمومی آمریکا نسبت به هزینه‌های مالی جنگ‌های دوردست و تلفات انسانی ناشی از آن حساسیت زیادی دارند، می‌توان گفت که این امر، مهم‌ترین مزیت مدل لیبی در چشم رهبران کاخ سفید محسوب می‌گردد. آمریکا در عملیات سقوط اودیسه فقط ۲ میلیارد دلار هزینه کرد، رقمی که در مقایسه با هزینه‌های هنگفت جنگ‌های افغانستان و عراق بسیار ناچیز به نظر می‌رسد. در واقع، کل هزینه‌های مداخله در لیبی کم‌تر از هزینه‌ی یک هفته نبرد در عراق طی سال ۲۰۰۷ بود. به حداقل رساندن تلفات انسانی در وزارت دفاع آمریکا، جهت حفظ حمایت عمومی از مداخلات خارجی با شعار دموکراسی و حقوق بشر اما به نیت حفظ هژمونی جهانی، ضرورتی دیگر است که مورد لیبی نوید آن را می‌دهد. (Book, 2012: 72-77)

### افزایش نقش و بازیگری قدرت‌های رقیب جمهوری اسلامی ایران در منطقه

یکی دیگر از پیامدهای تغییر راهبرد آمریکا برای جمهوری اسلامی ایران و منطقه‌ی منا، افزایش عرصه‌ی بازیگری برای قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ترکیه و عربستان می‌باشد. همان‌طور که در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، پرزیدنت نیکسون در اثر ضعف اقتصادی آمریکا که خود ناشی از درگیری طولانی مدت این کشور در ویتنام بود، تصمیم به اعلام دکترین دوستونی خود گرفت. باراک اوباما نیز در نتیجه‌ی افول قدرت اقتصادی و سیاسی آمریکا به دنبال واگذاری مسئولیت به شرکای منطقه‌ای می‌باشد، اما این بار به جای ایران، کشور دیگری که قرار است به همراه عربستان سعودی در راستای منافع آمریکا به بازیگری بپردازد، ترکیه است.

تاریخ روابط دوجانبه‌ی جمهوری اسلامی ایران و ترکیه، همواره ترکیبی از رقابت و همکاری را نشان می‌دهد. حتی با به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در این کشور، کفه‌ی ترازو به سمت همکاری‌ها سنگین می‌شود. به طوری که حجم مبادلات تجاری مشترک به ۱۱ میلیارد دلار رسید، همکاری‌های امنیتی حول محور امنیت مرزی و مبارزه با گروهک‌های تروریستی ارتقای چشم‌گیری یافت و ترکیه در شورای امنیت سازمان ملل از حق مسلم ایران بر استفاده‌ی صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای صحنه گذاشت، اما این روند مثبت، با شروع بیداری اسلامی در منطقه‌ی منا، تحت‌الشعاع رقابت مدل حکمرانی ایران و ترکیه قرار گرفت. هر دو کشور سعی نمودند تا از این تحولات در جهت منافع خود بهره‌برداری کنند. با رسیدن موج تغییرات سیاسی جهان عرب به سوریه، اختلاف نظرهای موجود میان تهران و آنکارا آشکارتر گردید. در واقع، سیاست خارجی ترکیه نسبت به بحران سوریه، در مغایرت کامل با اهداف و منافع جمهوری اسلامی ایران در این کشور و کل منطقه‌ی خاورمیانه بود و طبیعتاً سردی روابط دوجانبه را به دنبال داشت. دولت ترکیه با پذیرش استقرار سامانه‌ی موشکی پاتریوت در این کشور و ایفای نقش بازیگر نیابتی در بحران سوریه، قصد داشت تا نظر مساعد سردمداران کاخ سفید را برای قرارگرفتن در مرکز سیاست‌ها و راهبردهای امنیتی واشنگتن در منطقه جلب نماید. تنش‌های اخیر در روابط دو کشور نیز ناشی از تلاش دولتمردان ترکیه جهت نیل به

هژمونی منطقه‌ای از طریق تبلیغ الگوی حکومت‌داری خود می‌باشد. ارتقای همکاری‌ها با ایالات متحده و رهبری جهان سنی از لوازم این هدف به‌شمار می‌رود، لکن به‌رغم اشتراک منافع کلی میان آمریکا و ترکیه، اختلاف نظرهای عمیقی میان این دو کشور در برخی از موضوعات و مسائل منطقه‌ای به چشم می‌خورد. دموکرات‌های معتدل، مواضع تند آنکارا در بحران سوریه و مصر را منشعب از گرایش‌های فرقه‌ای و اخوانی حزب عدالت و توسعه می‌دانند و به‌جای آنکارا ترجیح می‌دهند، در تحولات جهان عرب روی نفوذ سیاسی و اقتصادی عربستان سعودی حساب باز کنند.

دیدار جان کری وزیر امور خارجه‌ی جدید آمریکا از ترکیه در فوریه‌ی ۲۰۱۳، نشان‌دهنده‌ی عزم واشنگتن مبنی بر حفظ و ارتقای همکاری‌های امنیتی با آنکارا و یادآوری اهمیت راهبردی ترکیه برای غرب و اروپا به خصوص در حوزه‌ی مسائل امنیتی و اقتصادی بود. سفر جان کری، به دیدار باراک اوباما از آنکارا در سال ۲۰۰۹، شباهت داشت. مقامات کاخ سفید در هر دو مقطع زمانی، به‌دنبال تقویت روابط دو جانبه‌ی واشنگتن - آنکارا جهت پیش‌برد منافع خود در مناطق همجوار ترکیه، مخصوصاً خاورمیانه بودند.

دولت جدید اوباما با وضعیت آشفته‌ای در جهان به‌خصوص خاورمیانه رو به رو است. نفوذ و مشروعیت ایالات متحده پس از ناکامی در به سرانجام رساندن طرح صلح خاورمیانه، اتخاذ معیارها و مواضع متناقض در قبال بحران‌های منطقه‌ای و ایستادگی روسیه و چین در برابر اهدافش در سوریه، خدشه‌دار شده است. سیاست خارجی اوباما در دور اول ریاست جمهوری‌اش، بر مبنای تشریک مساعی با رقبای جهانی هم‌چون روسیه و چین طراحی شده بود، اما اتخاذ مواضع متناقض با ادعای حمایت از دموکراسی و حقوق بشر، باعث افول قدرت اقتصادی و تضعیف قدرت نرم و هنجاری این کشور شده است. از این‌رو، نیاز ایالات متحده به متحدین منطقه‌ای هم‌چون ترکیه و عربستان، بیش از پیش احساس می‌شود.

بر این اساس، ملاقات جان کری با مقامات ترک و سعودی را می‌توان نشان‌دهنده‌ی قصد آمریکا مبنی بر حفظ و ارتقای همکاری‌های امنیتی با متحدین سنتی خود ارزیابی کرد.

هر چند که این متحدین سنتی به علت خویشتن‌داری و عدم مداخله‌ی نظامی در سوریه، دل‌خوشی از دموکرات‌های کاخ سفید ندارند، لکن سردی روابط ریاض - واشنگتن و آنکارا - واشنگتن مقطعی به نظر می‌رسد. آمریکا در شرایطی قرار گرفته است که متحدان پیشین مانند مصر دچار بی‌ثباتی داخلی شده‌اند و یا مانند رژیم صهیونیستی، هماهنگی لازم را با واشنگتن ندارند؛ از این رو، بسط همکاری‌های امنیتی و راهبردی با متحدین سنتی ضروری به نظر می‌رسد. در مقابل، ترکیه و عربستان نیز در مسائل گوناگون منطقه‌ای و بین‌المللی به حمایت آمریکا نیاز دارند. همکاری در حوزه‌ی انرژی، مبارزه با تروریسم و آینده‌ی عراق و سوریه تنها برخی از این مسائل حیاتی محسوب می‌شوند.

اگر دولت جدید اواما با حضور افرادی هم‌چون جان کری، چاک هگل و جان برنان، واقعاً خواستار پیگیری سیاست خارجی عملگرایانه‌تر در منطقه‌ی خاورمیانه باشد؛ در این صورت، راهبرد مهار و موازنه‌سازی در برابر جمهوری اسلامی ایران بر هرگونه ماجراجویی نظامی اولویت خواهد یافت. نتیجه‌ی طبیعی چنین سیاستی، نزدیکی هر چه بیش‌تر آمریکا به متحدین سنتی خود خواهد بود. به عبارت دیگر، سیاست جدید واشنگتن بهره‌گیری از سردی روابط سیاسی تهران - آنکارا و تهران - ریاض ناشی از بحران سوریه است. آمریکا در نظر دارد با ایجاد نفاق میان شیعه و سنی، کشورهای بزرگ اسلامی را در مقابل یکدیگر قرار دهد تا از این رهگذر، بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای، به اهداف بلندمدت خود در منطقه که همانا حفظ امنیت و موجودیت رژیم اسرائیل و مهار قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران است، دست یابد. استقرار سامانه‌ی موشکی پاتریوت در ترکیه نیز در همین راستا قابل تبیین است، چراکه به افزایش سوءظن‌ها میان ایران و ترکیه کمک خواهد کرد. روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی نیز به علت اختلافات ایدئولوژیک معمولاً تنش‌آلود بوده است.

#### نتیجه‌گیری و ارائه‌ی پیشنهادات

سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ در نظام آنارشیک بین‌المللی، به مقدار زیادی بر قدرت نظامی آنها استوار است. هر چند که به واسطه‌ی تحولات نوین جهانی که از آن به‌عنوان

عصر جهانی شدن و وابستگی متقابل یاد می‌شود، مطلوبیت نیروی نظامی برای نیل به اهداف سیاسی کاهش یافته و به‌کارگیری آن از سوی کشورهای بزرگ پر هزینه‌تر از گذشته شده است؛ لکن استفاده از زور و اقدامات نظامی هم‌چنان یکی از ابزارهای حیاتی در سیاست بین‌المللی به‌شمار می‌رود. در این میان، سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی، بیش از سایر کشورها به قدرت نظامی آن گره خورده است. نگاهی به تاریخ سیاست خارجی آمریکا نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که نیروی نظامی همواره جایگاه مهمی در فرآیند طراحی و اجرای سیاست خارجی این کشور داشته و بسیاری از کشورهایی که مخالف سیاست‌های ایالات متحده بودند، هدف حمله‌ی نظامی این کشور قرار گرفته‌اند.

پایان جنگ سرد، نه تنها نقطه عطفی در روابط شرق - غرب بود، بلکه ماهیت مداخلات خارجی آمریکا را دگرگون ساخت. واشنگتن در دوران پس از جنگ سرد، دیگر مثل سابق از واکنش ابرقدرت رقیب در مداخلات مستقیم خود هراس نداشت. در واقع، ماهیت رقابتی و خصمانه‌ی جنگ سرد موجب شده بود که هر نوع مداخله‌ی محدودی از طرف یکی از طرفین به یک جنگ تمام‌عیار هسته‌ای بینجامد که ضرورت‌های ویژه‌ای در سیاست خارجی و مداخلات نظامی آمریکا به‌وجود آورده بود. البته پاسخ تند قدرت‌های بزرگ به مداخلات این کشور در فردای جنگ سرد غیرمحتمل می‌نمود. علاوه بر این، ایالات متحده همانند جنگ سرد دیگر مجبور نبود در برابر همه‌ی شورش‌ها و انقلاب‌های جهان سوم جبهه‌گیری کند، بلکه از آزادی عمل بیش‌تری برخوردار گردید و می‌توانست به صورت گزینشی به مداخله‌جویی همت گمارد. از این‌رو، برخی از محققان، فقدان قدرت بزرگ رقیب در برابر آمریکا و مساعد بودن ساختار نظام بین‌المللی را مهم‌ترین عامل و سوسه‌انگیز واشنگتن در مداخلات خارجی این کشور تلقی می‌کنند. اهمیت این مسأله بدین خاطر است که در آینده‌ی قابل پیش‌بینی هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ بین‌المللی توانایی یا تمایل لازم را به‌منظور موازنه‌سازی در برابر آمریکا نخواهند داشت.

با این حال، در سرتاسر تاریخ آمریکا، مناظره‌ای میان مردم و حکومت در رابطه با کاربرد نیروی نظامی در دستیابی به اهداف سیاست خارجی جریان داشته است. چنین بحثی حداقل

تا زمانی که آمریکا قدرتمندترین نیروی نظامی را در اختیار دارد، هم‌چنان تداوم خواهد یافت. از طرف دیگر، با افول قدرت اقتصادی آمریکا و کسری تراز تجاری این کشور، کاهش هزینه‌های نظامی و اولویت‌بندی اهداف و مناطق به‌کارگیری نیروها اهمیت ویژه‌ای یافته است. تصمیم‌گیری جهت به‌کارگیری نیروهای نظامی در ساختار سیاست خارجی آمریکا غالباً فرآیندی پیچیده و دشوار است، چراکه با راهبرد کلان این کشور و دکترین‌های اعلامی از سوی رؤسای جمهور آن در ارتباط محکم قرار دارد. (کگلی، ۱۳۸۲) در واقع، هر یک از مداخلات نظامی آمریکا را باید در چارچوب راهبرد کلان سیاست خارجی این کشور در آن برهه‌ی زمانی خاص مورد مذاقه قرار داد. البته این واقعیت به معنای عدم تشابهات و همسانی در میان مداخلات نظامی آمریکا نیست.

بر اساس دکترین جدید امنیت ملی آمریکا، هزینه‌ها و برنامه‌های نظامی هدف‌دارتر می‌شوند و به لحاظ مکانی بر منطقه‌ی آسیا - پاسفیک متمرکز خواهند شد. البته این امر به معنای غفلت از سایر مناطق جهان از جمله خاورمیانه و شمال آفریقا نیست. در این مناطق رهبران کاخ سفید سعی خواهند نمود که تا حد امکان از مداخله‌ی مستقیم نظامی خودداری کنند و با «موازنه‌ی دور از ساحل»<sup>۱</sup> از اهرم متحدین منطقه‌ای خود استفاده کنند. از این‌رو، در منطقه‌ی خاورمیانه، همکاری با ترکیه و عربستان تشدید می‌شود تا مانع از شکل‌گیری یک ائتلاف منطقه‌ای علیه رژیم صهیونیستی و مخالفت با حضور آمریکا در منطقه گردد.

عمده‌ترین اهداف آمریکا در منطقه را می‌توان در یک جمله «ایجاد یک حاشیه‌ی امن» برای پیاده‌سازی سیاست‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت خود عنوان نمود. چنین «حاشیه‌ی امنی» را می‌توان در چهار محور زیر خلاصه نمود؛ به عبارت دیگر، امنیت آمریکا در منطقه، در چهار نوع امنیت قابل طرح است که عبارتند از:

الف) امنیت انرژی،

ب) امنیت رژیم صهیونیستی،



ج) امنیت فیزیکی (سربازان، شهروندان و نیروهای دیپلماتیک)،

د) امنیت وجودی (هستی شناختی).

هر یک از این چهار شاخص امنیتی به نوبه‌ی خود از چند مؤلفه تشکیل شده که نیل به هر یک از این چهار شاخصه، منوط به حفظ و نگهداری از آن مؤلفه‌هاست، این مؤلفه‌ها برای هر یک از این چهار شاخص امنیتی، عبارتند از:

• امنیت انرژی:

- ارتباط مؤثر با عراق،
- ارتباط مؤثر با عربستان،
- ارتباط مؤثر با کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس،
- ارتباط غیر مستقیم با جمهوری اسلامی ایران.

• امنیت رژیم صهیونیستی:

- کنترل حزب‌الله،
- کنترل جمهوری اسلامی ایران،
- کنترل همسایگان رژیم صهیونیستی (سوریه، سودان، لبنان و مصر)،
- کنترل جنبش‌های فلسطینی.

• امنیت فیزیکی:

- کنترل عراق،
- کنترل افغانستان،
- کنترل نسبی و مقطعی کشورهای منطقه به منظور حفاظت از دیپلمات‌ها و شهروندان آمریکایی.

• امنیت وجودی (هستی شناختی)

- تبلیغات و رواج سبک زندگی آمریکایی،
- انجام مانورهای نظامی با کشورهای منطقه،
- نفوذ رسانه‌ای (تلویزیون، رادیو و اینترنت) و فناوریانه در فضا و بازارهای کشورهای منطقه.

بنابراین، اقدامات و راهکارهای زیر جهت حفظ و ارتقای قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان ضروری به نظر می‌رسند:

- ترمیم روابط آسیب‌دیده با قدرت‌های منطقه‌ای نظیر عربستان و ترکیه،
- جلوگیری از هرگونه ائتلافی میان ترکیه و عربستان،
- تلاش برای یافتن راه‌حلی سیاسی برای بحران سوریه و ممانعت از طولانی شدن آن،
- جلوگیری از شدت‌گیری منازعات مذهبی و فرقه‌ای در منطقه،
- کمرنگ نمودن وجهه‌ی شیعی به‌عنوان محور مقاومت با ترغیب نیروهای سنی به نقش‌آفرینی بیش‌تر در مقابل رژیم صهیونیستی،
- ارتقای همکاری‌های اقتصادی با چین و تسری آن به حوزه‌های فرهنگی و نظامی.

## منابع

### فارسی

- ۱- چارلز کگلی، (۱۳۸۲) «سیاست خارجی آمریکا، الگو و روند»، ترجمه‌ی اصغر دستمال‌چی، تهران: مرکز چاپ انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲- زرگری، هادی، مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا، «طرح پیشنهادی روسیه چه مزیتی برای اوپاما دارد؟» ۲۳ شهریور ۱۳۹۲.
- ۳- قاسمی، مهدی، مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا، «بررسی علل و اهداف تغییر تاکتیک اوپاما»، ۱۶ شهریور ۱۳۹۲.
- ۴- موسوی زنور، موسی و یزدانی، حمیده، (۱۳۸۹) «بحران مالی جهانی؛ راهکارها و سیاست‌های پیشنهادی»، مجله‌ی بررسی‌های بازرگانی، شماره‌ی ۴۴، آذر و دی.
- ۵- هیأت تحریریه‌ی سیاسی، مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا، «خی‌زش چین، چشم‌انداز آمریکایی در برابر توقعات چینی»، ۲۱ مهر ۱۳۹۲.
- ۶- یوه، لیندا (۱۳۸۹) «نجات یافتن از بحران»، ترجمه‌ی همایون رحمتی، مجله‌ی اندیشه‌گستر سایپا، شماره‌ی ۱۰۴.

### انگلیسی

- 7- Alghitany etal (2012) "**President Obama and Middle East Expectations**", foreign policy for the next president, Carnegie Endowment for international peace.
- 8- Anrig, Christian (2012) "**Allied Air Power Over Libya**", Air and Space Power Journal, April available at: <http://www.airpower.au.af.mil>.
- 9- Book, Timothy.(2012) "**Natos Air War in Libya: A Template for Future American Operations**", A thesis presented to the Faculty of the U.s Army Command and General Staff College, for the degree of master of military art and science, Kansas: Fort Leavenworth.

- 10- Daalder,Ivo and Stavridis James (2012) "*Nato's Victory in Libya*", Foreign Affaris, Febuary. available at: <http://nato.usmission.gov>.
- 11- Etzioni,Amitai.(2012) "*The Lessons of Libya*", Review of Military Literature 92, no. 1 ,January-February.
- 12- Hale, Robert.(2012) "*The Speech Delivered on Defense Spending and National Security at Brooking Institution*", Washigton DC. 2012/11/13.
- 13- Panetta,Leon(2012) "*Speech at the 11th IISS Asia Security Summit, The Shangri-La Dialogue*", First Plenary Session – The US Rebalance Towards the Asia-Pacific, Singapore, June 2.
- 14- Shokoohi,Saeed.(2013) "*Top 10 Reasons Why The Strike on Syria Could Backfire*", Institute of Middle East Strategic Studies, September 7.
- 15- SIPRI Yearbook. (2012) "*Armaments, Disarmaments and International Security*".
- 16- Talev,Margaret(2011) "*Asia Rise Drives Obama Message as U.S.'s First Pacific President*", Bloomberg, November 16.